

## تجربه یا خرد، مسأله این است!

رسالت. آدم‌ها دلشان می‌خواست تجربه کنند. بروند و ببینند چه می‌شود اگر یک چیزهایی را خودشان به دست بیاورند و به جای این‌که دائماً مزاحم جناب خرد شوند بعضی مسائل را با حس کنند. و همانطور که قابل پیش‌بینی است خروجی، یک سبک زندگی جدید بود. سبک زندگی تجربه‌گرایی که احساس را مقدم بر هر چیز دیگری می‌دانست و معتقد بود آدم با فکر کردن به همه چیز نمی‌رسد اما با تجربه به خیلی چیزها دست پیدا می‌کند. البته باید بگویم این دوران مقطعی بود و نسل بعدی به این نتیجه رسیدند که میان خرد و تجربه صلح و اعتدال برقرار کنند و راه شناخت را به کارگیری از هر دوی آنها دانستند.

جان لاک، جرج بارکلی، دیوید هیوم و دوستانشان در عصری که همه چیز بر پایه خرد استوار بود معتقد بودند آدم باید تجربه کند و در راه شناخت فقط تجربه می‌تواند شما را راهنمایی کند. یک بگو مگو نسبتاً درشت میان تجربه‌گرایان و خردگرایان که با گذشت زمان از محدوده دانش فلسفه، فیزیک و متافیزیک عبور کرد و وارد زندگی مردم کوچه بازاری شد. حرف‌های تازه و جدید که اتفاقاً خیلی زود طرفداران خود را در میان مردم پیدا کردند و در دلشان نشستند اما نه با همان اصالت و



# ره‌کری؟

در نوجوانی

در باره‌اش حرف نمی‌زند. بعضی موقعیت‌ها را بالا بروی و پایین نکلیدی است که هم می‌تواند درهایی را به روی ما باز می‌کند و به مقامی بالاتر از عقل پیدا می‌کند و بهتر از هزار و یک استدلال است؛ تجربیات می‌توانند جمعی باشند یا خارج از زندگی فردی می‌داریم و بعضی را اصلاً نباید تجربه‌اش کنیم. مادر این دوصفحه

## دستگاه انتقال تجربه



دربار قاجار تصور کنید و از تجربیات آن وزیر کبیر نهایت استفاده را ببرید یا در یک فاصله امن بدون ترس از وبا و طاعون تجربه پاشویه‌های هر روزه برای مقابله با وبا را داشته باشید. فرقی هم نمی‌کند این کتاب‌ها تاریخی باشند یا داستانی، کلاسیک باشند یا مدرن هر کدام حرفی برای گفتن دارند و سکوت و فریاد هر شخصیت یک تجربه است. تجربه‌ای که با کمترین هزینه زندگی‌اش کرده‌اید و همان جاهایی که فکرش را نمی‌کنید به کارتان می‌آید.

فکر کنم تا الان متوجه شده باشید که تنها راه تضمینی برای کسب تجربه زندگی کردن است. ان‌شا... خدا به من و شما عمر طولانی بدهد اما بالاخره یک روز زندگی تمام می‌شود و دیگر فرصتی برای به دست آوردن تجربه نیست. خب اگر دلمان بخواهد تجربیات زیادی داشته باشیم چه؟ یک راه ساده این است که از کتاب‌ها کمک بگیریم. من اسمشان را گذاشته‌ام دستگاه انتقال تجربه. آنها تجربیات شخصیت‌های کتاب را به ما انتقال می‌دهند. شما می‌توانید تجربه زندگی در جنگ جهانی دوم را داشته باشید یا مثلاً خودتان را در

## قرارقرار

بدوزیم و خوب درس بگیریم و البته یادمان باشد که سرزنش و خودتخریبی و انتحاری‌های درونی ممنوع. با تمام سختی که دارد با دقت نگاه‌شان کنیم و باور کنیم که عضوی از زندگی ما هستند؛ معلم درس‌هایی مهم از زندگی که اگر آنها را به مانمی‌آموختند، گیس‌های مان فقط در آسیاب سفید می‌شد. پس بیایید یک قول انگشتی از آن قول‌های بچگی که جان‌مان هم سرش می‌رفت بهم بدهیم. از این به بعد قرار

شما می‌توانید چشم در چشم تجربه‌هایتان بدوزید؟! آنهایی که موفق بوده‌اند را نمی‌گویم. تجربه‌های موفق که اصلاً از نگاه گذشته روی چشم ما جا دارند. منظورم آن تجربه‌های کذایی است که به سرانجام نرسیده‌اند یا اگر هم رسیده‌اند نتیجه باب دل ما نبوده است. همان تجربه‌هایی که به شکست رسیده و حتی با گذشت زمان هم کمی از مزه تلخش باقی می‌ماند، آنهایی که اگر می‌شد پاک‌شان می‌کردیم. فکر می‌کنم با تمام سختی که دارد باید بالاخره یک روزی با آنها رودررو شویم. مقابل آنها بایستیم چشم در چشم‌شان



الکی، دست از تجربه کردن نکشیم. شاید الان از خودتان بپرسید از کجا شروع کنیم؟ سؤال خوبی است. گفته می‌شود طولانی‌ترین سفر با یک قدم شروع می‌شود و این درست است. ممکن است مردم دودیدن در مارتن را دنبال کنند اما از آنجاکه این مسافت بسیار دله‌رآور است، آنها شروع نمی‌کنند. اگر هدفی دارید، آن را به بخش‌های عملی تقسیم کنید، سپس شروع به انجام آن کنید؛ نگرش شما تغییر می‌کند. شما می‌توانید در مورد این هدف مثبت فکر کنید، زیرا در حال حرکت به سوی آن هستید.

وارد مرحله ترس نمی‌شویم. ترس چیز بدی نیست؛ البته اگر مانع ورود ما به مراحل بالاتر، یعنی آموختن و رشد نشود. یکی از مقدمات این دو مرحله هم انجام تجربیات جدید است. پس برای رشد نیازمند تجربه‌های نو هستیم و برای این کار لازم است از منطقه امن ذهنی خارج شویم و کمی ریسک‌پذیرتر باشیم. تقریباً اکثر روان‌شناسان معتقدند ما باید با ترس‌های مان روبه‌رو شویم تا بتوانیم از آنها عبور کنیم. یادمان باشد ما از بی‌باکی حرف نمی‌زنیم یعنی قرار نیست هر چیزی را تجربه کنیم که حتی عقل مان می‌گوید غلط است. خیر؛ ما می‌خواهیم به بهانه‌های

اهیم دست به کاری می‌دهد. این بخش ریسک‌بزنیم تا کمتر خیال‌مان هم آسوده‌تر جایی است که شما آموختن نمی‌شوند و متفاوتی انجام دهید. ایستادن در خودش این مرحله است که